

را با سطح زمین هموار، برابر کردند. یوسف خان امیر توپخانه سیصد (۳۰۰) باجقلی زر به سی (۳۰) تن سرباز دلیر داده بر بروج عروج گزیدند و خود را به فراز باره رسانیدند. شیپورچیان افواج و طبالان توپخانه نفیر و خروش شندف و کوس بر سپهر آبنوس بر آوردند، توپهای بزرگ به غرش در آمده بر اطراف امیرآباد زلزله افکن گشت، قلعه گیان مشوش گردیده به محاربه در آمدند و از فرو باریدن گلوله شمخال گیتی را پر و لوال داشتند.

در هنگامی که امیر توپخانه بر فراز برج و باره سربازان را به تسخیر تشویق همی کرد از برجی دیگر گلوله شمخال بر مقتل آن امیر بی همال رسید. فی الفور روی به سوی عالم باقی نهاد و سی (۳۰) نفر سربازی که بر فراز برج بر آمده بودند متوقف ماندند، سایر افواج دست از یورش نگاه داشته روی به باز پس گذاشته، به حکم شهریار شهرگیر و ملکزاده دلیر امیرزاده بهرام میرزا با فوجی دیگر به مدد افواج رفته به قهر و غلبه آن قلعه فلک مانند را مفتوح کردند، و گروهی انبوه به قتل آوردند. یوسف خان تاتار روز روشن خود را مشابه شب تار دیده از دروازه دیگر بیرون و با قلعه گیان شمشیر به گردن افکنده به زینهار در آمد، و از حضرت والا به خلعت امان مخلع گردید.

چون قرار نظام آن است که به هر حصار که به قهر و غلبه غالب شوند ساعتی به قتل عام مبادرت ورزند و دست به یغما و تاراج برگشایند و امیر توپخانه نیز در این محاربه به قتل رسیده بود و کینه در خاطر سپاه نظام قوی گردیده، حضرت شاهزاده از این امر مشوش شده به جهت ممانعت سپاه از قتل و غارت مسلمانان خود به نفس نفیس به قلعه امیرآباد در آمده، سربازان نصرت ارتسام به قوانین نظام از قتل و غارت ممنوع نگشتند، تا نواب والا به مبلغ بیست هزار (۲۰۰۰۰) تومان جان و مال و عیال مسلمانان ساکن قلعه را خریداری نموده، سپاه دست از قتل و یغما برداشتند، و از آنچه در آن حصار بود موازی سیصد (۳۰۰) رأس اسب و سیصد (۳۰۰) قبضه شمخال و پنج خروار سرب و باروط و شش صد (۶۰۰) خروار غله به کارگزاران حضرت ولیعهد رسید.

و کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان گُرد چنارانی بر حسب امر والا حکومت چناران یافت و آن قلعه مستحکم به امر والا کوبیده و با خاک برابر شد و

مدت (۱۰) روز در آنجا توقف افتاد و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزا در این مقام با چهار هزار (۴۰۰۰) پیاده و سوار و پنج عراده توپ آتشبار به اردوی والا ملحق گردید.

خبر فتح امیرآباد به رسالت اسدالله خان افشار یاور توبخانه مبارکه در روز دوشنبه ربیع‌الاولی در طهران به سمع محرمان حضرت خاقان صاحبقران رسید، مبلغ پانزده هزار (۱۵۰۰۰) تومان زر نقد به صیغه انعام و پنجاه (۵۰) دست خلعت الثفات به جهت نواب شاهزاده اسکندر شوکت و ملازمان آن حضرت؛ و پنج هزار (۵۰۰۰) نفر ملازمان رکابی به مصحوب حسن خان سالاریار ولد آصف‌الدوله قاجار به خراسان فرستاده شد، و در یکشنبه پانزدهم شهر ربیع‌الاولی روانه شدند. نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که از آذربایجان به طهران آمده بود نیز روانه خدمت برادر مرحمت سیر نایب‌السلطنه والا شد. تاریخ این فتح را خاوری شیرازی چنین یافته: خردگفتا «امیرآباد فتح الباب قوچان شد»^۱

در بیان فتح خوبشان و گرفتاری رضاعلی خان زعفرانلو ایلخانی خراسان به دست نایب‌السلطنه ایران بعد از مراجعت خان خوارزم به خیوق و گرگانج

سابقاً سمت تحریر یافت که ایلخانی خراسان به خان خوارزم و حاکم هرات ملتجی شده آنان را حامی و ممد خود خواسته، یار محمدخان افغان با سپاه هرات در غوریان نشسته و الله‌قلی خان خوارزمی با سی هزار (۳۰۰۰۰) سوار اوزبک و ترکمان به بهانه اخذ زکات به سرخس آمده متوقف بود و در هنگامی که شاهزاده نایب‌السلطنه عزیمت امیرآباد داشت، امیرزاده اعظم و فرزند معظم نواب محمد میرزا را با جماعتی از عساکر نصرت مآثر به مقابله خان خوارزم فرستاده در محلی مناسب اردو زده توقف گزید.

۱. برابر با هزار و دویست و چهل و هفت (۱۲۴۷) هجری.

چون خبر تسخیر امیرآباد که نظیر سبع شداد بود به گوش خان خوارزم رسید معاونت و حمایت خود را با ایلخانی خراسان صلاح دولت خود ندیده از امیرزاده عذرخواهی نموده مراجعت کرد، و بعد از رجوع وی از سرخس به جانب هزار-اسب و خیره، امیرزاده آزاده با سپاه خود ملحق به اردوی اعلیحضرت نایب السلطنه شده، و چون نواب خسرو میرزا در وقت اراده امیرآباد مقدمه الجیش بود و خدمتی نمود، بعد از فتح امیرآباد به نیابت حکومت مشهد مقدس مفتخر شده به شهر مذکور بازگشت.

مع القصة در پنج شنبه بیست و هفتم شهر صفر با عالم عالم فتح و ظفر از امیرآباد سپاه را کوچ داده عزم خبوشان را جزم داشتند، و روزی در رادکان توقف افتاد، ابراهیم خان کیوانلو خدمتگزاری کرده مورد توجهات شد و یکصد (۱۰۰) نفر از تفنگچیان قهپایه به توقف رادکان مأمور شدند، و در جمعه ششم ربیع الاول در منزل طاس تپه، نجفعلی خان شادلو به خدمت آمده، تفقدات بی پایان دیده.

و رضا قلی خان گُرد که امیری گُرد بود با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس از طوایف اکراد بزنجرد و طوایف خفاجه بلوچ و زعفرانلوی چناران و بغایری و انبارلوی خراسان و شقاقی و اهل شهر و محال خبوشان و تراکمه با جعفرقلی خان ولد ارشد نجفعلی خان گُرد شادلو که قرابت قریب داشت در کمال اجلال نشسته بود، اگر چه از خبر تسخیر امیرآباد تشویش خاطر می یافتند ولی به جمعیت حضور خود در خبوشان غروری داشت.

مع هذا به حيله بازی و زمانه سازی در آمده عرایض بسیار ارسال داشته بدادن باج و ادای خراج تعهد کرده به فکر گردانیدن راه آن سیل بنیان کن خارخار شکن باره فکن همی کوشید و نمی دانست [۳۱۶] که رصانت حصار و ازدحام سوار با سپاه نصرت همراه برابری نتواند و حصار محکم با اجل مبرم چاره نیارد که گفته اند:

بیت

آن الاجبِق بِلندتر کمان پست باشد پیش پیل پیلبان

و نواب اشرف ولیعهد دولت ابد مهد را در تسخیر امیرآباد زیاده از هشت هزار (۸۰۰۰) سپاه حاضر و نواب طهماسب میرزا با پنج هزار (۵۰۰۰) نیز در رسید و انتظار وصول سایر سپاه همی برد، لهذا به ملایمت و آهستگی راه همی سپرد و

پیاده نظام را به مدارا همی برد، و در بیست و پنجم ربیع‌الاولی به حوالی خوبوشان رسید. و در آن روز بدیع‌الزمان میرزا صاحب‌اختیار استرآباد و گرگان با شش هزار (۶۰۰۰) سپاه مازندران سعادت رکاب‌بوسی یافت، و اردوی والا از یک فرسنگی خوبوشان کوچ داده به نیم فرسنگی آمده در جانب غربی قلعه نزول گزید، و امیرزاده بهرام میرزا و ملک‌قاسم میرزا و نواب طهماسب میرزا مرخص شده به زیارت مشهد مقدس سلطان اولیا علی بن موسی الرضا علیه التَّحِیَّة و التَّنَا رفتند. و سپاه آذربایجان و مازندران سنگرها بسته چنانکه رسوم سپاهیان است به محاصره خوبوشان اهتمام گزیدند.

مع هذا متجندة خوبوشان شبها به سنگرها با شمشیر برهنه ریخته جنگ همی کردند و روزها به افکندن گلوله توپها و تفنگها مردانگی و تهور همی نمودند. و از طرف سپاه ولیعهد عهد نایب‌السُّلْطَنه العلیه العالیه دولت ایران نیز توپها بر اطراف خوبوشان بسته روزها به کوبیدن قلعه و برج و باره و شبها به پیش بردن سنگر و افکندن خمپاره، عرصه بر قلعه گیان تنگ کردند. و حسینقلی خان پسر رضاقلی خان که در حصار شیروان بود، شبها به اطراف اردوی والا آمده دستبردی همی خواست، ولی از حزم قراولان نظام و سواره اردوی نصرت فرجام سودی نمی‌برد. در سه‌شنبه دهم ربیع‌الاول فرستاده کامران میرزا و یار محمدخان امین‌الدوله او به حضور والا آمد، مضمون عریضه آنکه شاهزاده را اگر بارضاقلی خان ایلخانی منظور اتلاف اوست ما را از امداد او چاره نیست و اگر مقصود اصلاح ما را نیز در این امر اقدام خواهد بود. شاهزاده نکته‌دان فرستاده او را بیش از ساعتی در اردو نگذاشته جواب فرمود که منظور با ایلخانی سازش است نه گزارش، اگر شما اصلاح ذات‌البین خواهید بدین صوب آئید.

یار محمدخان امین‌الدوله بعد از زیارت رقم استغناشیم و اطلاع از تسخیر امیرآباد متحیر و متفکر شده جمعیت خود را روانه هرات کرده و با یکصد و پنجاه (۱۵۰) نفر عملاً خود در شب بیست و دوم وارد اردو گردیده در حوالی سراپرده اعلی برآسود، و ملاحسین کوچک سبزواری که در خوبوشان سکنی داشت مکرر به اصلاح امر به نزد قایم مقام آمده حاصلی ندیده بازگشت. یلنگ توش خان کلانی با پنجاه (۵۰) نفر از ریش سفیدان سالور و تکه سرخس به رکاب بوسی آمدند و اسبان

ختلی نژاد آوردند و از اردو به توقف مشهد مأمور شدند و به خسرو میرزا در حفظ آنها اشارتی رفت.

القصه چون رضاقلی خان را به قلعه داری خود نهایت رجا و وثوق بود و مدارات سپاه را حمل بر مسامحه و فتور می کرد، لهذا نواب شاهزاده دانای افلاطون رای اسکندر بسالت که جامع هر دو حالت بود و (ع):

روح افلاطون در کالبد اسکندر

داشت، دلیران قلعه گیر را به تضییق در تنسیق امور محاصره امر بلیغ فرمود، سمت شرقی قلعه را اردوی بزرگ داشتند و در سمت شمالی امیرزاده بدیع الزمان میرزا با جماعت استرپادی و مازندرانی راه عبور و مرور بر صبا و دبور بر بستند، سهراب-خان گرجی غلام پیشخدمت باشی با سرباز و توپخانه به جانب جنوبی برابرک و گردمحلّه متوقف شدند، حسین پاشاخان مقدم مراغه با فوج مراغه در طرف غربی خوبوشان خیام نظام را اقامت و انتظام دادند، نقابان عرض و عمق مورچل را بدان سان توسیع افزودند که سه سوار در پهلوی یکدیگر در آن گردیدن می توانستند، و اهالی قلعه آنان را دیدن نمی یاراستند. سربازان توپچیان سبیه و سنگر را تا کنار خندق بردند و قلعه گیان مضطرب شدند، راه آمدن و شدن بر محصورین حصار بسته گردید.

و از امارات کوکب اقبال در همین حال محمدحسن خان سالارباربا خلّاع زرنگار و سپاه بی شمار و خزینه زر در رسید. ولیعهد دولت ابد مهد به پذیره تشریف شریف شاهانه اقدام فرمود و به هنگام عبور از حوالی حصار خوبوشان مستحفظین آن قلعه رفیع به اصدار حرکتی شنیع مبادرت کردند، یعنی توپیی از فراز برج به تیب سواره رکابی نواب امجد والا فرو افکندند که مزید قهر و غضب خاطر والا باشد، به جهت اتمام حجت، محمّدطاهرخان قزوینی را به نزد رضاقلی خان خوبوشانی پیغام تهدیدآمیز فرمود، ولی چندانکه محمدطاهرخان، رضاقلی خان را نصیحت کرد و بیان کرد که:

این نه آن شیر است کز وی جان بری

حاصلی نبخشید و محمّدطاهر خان مایوس باز آمد و کار از سر حد مدارا و مسامحه در گذشت.

خلعت‌های شاهنشاه را زین سر و بر کردند و تنخواه نقد را به سپاه حضور قسمت فرمودند و عموم سپاه را اذن یورش و تسخیر حصار صادر آمد، چندین هزار پیاده و سوار فوجافوج مانند دریای مرجان موج به تلاطم و تصادم در آمدند، شقه‌های لوای نصرت انتمای هر فوجی گشاده شد و عراده‌های توپ به چرخ در آمدند، چهار جانب شهر خبوشان را احاطه کردند و به یک بار توپهای رعد آهنگ برق رنگ را از جوانب اربعه آتش زدند، خروش طبل و نای و شیپور و غرش توپ و تفنگ و زنبوره گوش ساکنین ملأءاعلی را کر کرد و گرد و خاک و دخان روز روشن را تیره شب ساخت، برج و باره را حالت سیماب حاصل آمد و خون مستحفظین را صفت سیلاب ظاهر گردید.

رضاقلی خان مشوش گردیده شهر را در شرف تسخیر دید و خود را در چنگ اعدا اسیر، نه از مدد هرویانش اثری و نه از حمایت خوارزمیانش خبری، خان-خوارزم به خیمه تاخته و امین هری در خیمه خود را باخته، نجفعلی خان بوزنجردی در اردوی شاهزاده معزز و محترم و باره خبوشان در تصرف جعفرقلی خان و طایفه شادلو، همه اسباب [۳۱۷] هلاک خود را آماده دید و چاره کار از دست رفته یافت، متحیر در وثاقتی تنها اندیشه در گرفت، اهالی قلعه بر سرش ازدحام کردند که عن قریب شهر مفتوح و قلعه‌گیان مذبوح، یا اطاعت کن [یا] قلعه را رهاکنیم و جان بدر بریم.

سرکار ایلخانی خراسان ازین کار به غایت هراسان شد و از جعفرقلی خان ولد نجفعلی خان که اقرب اقربای او بود بددل شده معتمدی به اردو روانه کرده نجفعلی-خان او را به نزد قایم مقام آورده صریح پیغام کردند که: تا هنوز امید شفاعتی است، سر قدم ساخته به اردوی اعلی پای نه و الا سرت در سر این حصارداری خواهد رفت.

و به جهت دلالت به راه نجات میرزاعلی ولد جناب قایم مقام به خبوشان رفته ناچار ایلخانی با وی به خدمت قایم مقام آمده در ذیل شفاعتش متشبث گردیده به اتفاق او به حضور مرحمت ظهور حضرت شاهزاده دشمن مال مکرمت سگال نایب السلطنه رفته به توجهات خاص اختصاص یافته به خیمه باز آمد و قراولان احترام برگرد خیمه اش به خدمات مرجوعه قیام جستند.

روز دیگر که چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی بود، شاهزاده به قصد استحمام به شهر خبوشان رفته در خانه ایلخانی به گرمابه خاص شست و شوی گرد و غبار پیکر و عذار فرمود، زوجه ایلخانی که صبیبه نجفعلی خان شادلو و والده سام خان بود از کمال آداب دانی یک دست ملبوس ترمه کشمیری و ده (۱۰) طاقه شال اعلی و ده (۱۰) رأس اسب تکه و ترکمانی و سی (۳۰) نفر اشتر خراسانی و خبوقی یا فرزندش سام خان بر در گرمابه شاهزاده آزاده خدمت شناس فرستاد. نواب نایب السلطنه فرزندش را قرین التفات و به لقب «ایلخانی خراسان» مفتخر کرد. و سام خان ولد رضاقلی خان «ایلخانی» جدید گردید.

و در هنگام رجوع نواب والا از خبوشان مستحفظین شادلو را به انعام نقد از جیب خاص و دست مبارک خوشنود فرمود، و در هنگام بذل انعام به طایفه شادلو سربازان فوج خاصه پنج پنج و ده ده و کمابیش بر حسب مقرر به درون شهر آمده، برج و باره را متصرف شدند. و جمیع سرخیلان ایل زعفرانلو با چهره های زعفرانی در اردو به حضور اعلی آمده مورد الطاف شدند و با خلایع ارغوانی بازگشتند.

الحاصل از غنایم و ساز و برگ خان ایلخانی بیست (۲۰) عراده توپ و دوهزار (۲۰۰۰) قبضه شمشال و جزایر و انبارهای مملو و مشحون از غله و سایر آذوغه سزاوار قوت و گلوله و سرب و باروت با همگی ایلخیان ایلخان به تصرف و ضبط کارکنان دربار سرکار نایب السلطنه العلیه العالیه در آمد، و به حکم محتوم والاقلعه خبوشان را از بنیاد برکنده وادی خبوشان ساختند. حکومت ولایات خبوشان که سر ولایات نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان بود، سراسر به نورمحمد خان برادر جناب آصف الدوله الله یارخان قاجار دولو مفوض و مرجوع افتاد، مدت ده (۱۰) روز پس از فتح مذکور در خارج شهر اردو متوقف بود.

و مؤدّه این فتوح به توسط عریضه و رسالت محمدطاهرخان قزوینی در دارالخلافة طهران به عرض عاکفان حضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار در رسید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید.

و در این ایام نوشته مهمور صادق خان برادر بیگلر خان چاپشلو که در مخالفت با شاهزاده نایب السلطنه به رضاقلی خان نگاشته بود و از محبره ایلخان مذکور بدر آمد به نظر مبارک رسید و چون او در اردو با این نفاق و شقاق لاف صدق و وفاق می زد

تنبیه منافقان را به او نموده بعد از هلاک جسدش را بر در خیمه ایلخانی فرو افکندند و از مال نفاق او را آگاه ساختند.

و چون حضرت والا را اراده تسخیر سرخس و اطلاق اسرای اسلام و گوشمال تراکمه آن سامان بود به حسب ظاهر قشون رکابی آذربایجانی را به اوطان مرخص داشتند و در خفیه اشارت رفت که از راه نیشابور به ولایت جام رفته در آق دریند نشسته منتظر حکم مجدد باشند، و موکب ظفرکوکب در روز یکشنبه بیست و دویم ربیع الثانی به حرکت در آمده و در پنجشنبه دویم جمادی الاولی در ارض اقدس و مشهد مقدس شدند.

سه روز بعد از ورود شهر، رضاقلی خان ایلخانی که در ارک منزل داشت اذن استحمام گرفته به حمام معمار باشی که در خیابان بالاست رفته پس از بیرون آمدن از حمام یکی از ملازمانش طپانچه و شمشیری بدو رسانید وی قصد فرار کرده، سه نفر قراولی که با وی بودند یکی را به گلوله طپانچه و دیگری را به ضرب شمشیر از پای در افکندند و از اسب پیاده شد، دوان دوان به جانب روضه مقدسه همی رفت. سربازانی که به زیارت می رفتند او را دیده گرفته، صدمات و لطمات بسیار بر وی وارد آورده ریش او را از ریشه برکنند و به حضور اعلی بردند، و شرح حال عرضه کردند.

چون او را برهنه کرده بودند نواب شاهزاده مرتبت اندیش مروّت کیش جبه خود را بر وی پوشانیده مقرر فرمود که او را مجدداً به ارک برده محفوظ دارند و پنجاه (۵۰) نفر قراول مستحفظ بر وی گمارند.

در صفت سرخس و

عزیمت شهریار نامدار نواب نایب السلطنه

به تسخیر آن شهر و دیار و

غلبه بر آن اشرا

مجملاً اینکه سرخس شهری است به خراسان از اقلیم چهارم که سرخس بن گودرز به نام خود بنیاد نهاده، چون غالب محاریبات ایرانی و تورانی در آن حدود

اتفاق می افتاد، در سرخس خونریزی بسیار شده و هر وقتی به تقالیب دوران و تصاریف زمان مسکن جماعتی شده و جزو شهری آمده. در این ازمه از توابع مرو بوده و موطن طایفه ترکمان سالور گردیده، و ایشان پنج هزار (۵۰۰۰) خانوار بوده اند، و گویند نسب ما به سالورخان که لقب تولی خان بن چنگیز خان است منتهی می شود.

و بیرامعلی خان قاجار عزالدینلوی در زمان حکومت مرو چندین کَرّت تاخت و تاراج بر آن طایفه برده و خراج بر ایشان بر نهاده. بعد از قتل او خوانین خوارزم و بخارا علی التناوب در آن تصرف داشته اند.

در بدایت دولت ابدمدت حضرت خاقان قاجار که سفر اول خراسان و قوع یافت طایفه سالور مرتعی [۳۱۸] معین نداشتند، از حضرت خاقانی مستدعی مقامی و مکانی و یورتی معین شدند که در آن سکنی کرده به اطاعت پادشاه جم جاه ایران کوشند. حسب الاجازه در آن حدود ساکن شدند و رفته رفته خود را مالک و صاحب سرخس شمردند و با تراکمه ساروق و تکه و یمرلی و علی ایلی رابطه یافتند و آنان را به متابعت خود در آوردند.

مجملاً طایفه سالور خود را بای و انجب تراکمه خوانند و دزدی و سرقت و راهزنی را نقص خود دانند، ولیکن به سایر طوایف مذکوره اسب و شمشیر دهند و به سرقت فرستند، آنچه غنیمت و اسیر آورند تصنیف کنند. و پیوسته تجار اسیر فروش از طوایف هزاره ای و جمشیدی و تیموری به ولایت سرخس آمده بدین معامله پردازند، و اسرای شیعه را به ولایات اهل سنت و جماعت برده بفروشند و آنان را به غلامی برداشته به انواع تکالیف شاقه و خدمات دون مشغول دارند و بیشتر زراعات آن بلاد و عراده کشی و شترچرانی ایلات به عهده اسرای شیعه مقرر است، و بعضی به واسطه تخالف مذهب کمال زجر و ظلم نسبت به اسیر خود به ظهور آورند، و در آن بلاد خاصه خوارزم بپردازند.

خود طایفه سالور در ولایات خوارزم و خراسان و بخارا به تجارت اسب و پوست گوسفند و غیره اشتغال دارند و قریب به قرنی بود که آن طایفه از این ممر سیم و زر بسیاری اندوخته بودند و اسیر بسیار در آن ولایت اجتماع یافته، به اشارت حضرت خاقانی نایب السلطنه العلیه مأمور به این خدمت نیز بود که اسرای شیعه را

از سرخس باز پس گرفته آنان را تنبیهی کامل فرماید.

لهدا بعد از فتح امیرآباد و خوششان و ورود به مشهد مقدس در تهیه این سفر بود، مدت ده (۱۰) روز به تدارک یورش سرخس پرداخته، در اوقاتی که محمدخان قرائی، مشهد مقدس را تصرف کرده بود و ابراهیم خان هزاره‌ای معزول و مخدول در نزد او می‌بود او را به استمالت ایل هزاره فرستاده و وی بقدر یک‌هزار (۱۰۰۰) تومان اسب از جماعت سالور سرخس خریداری کرده چون زر نقد نداشت عیال و عروس خود را در نزد ایشان به گروگان گذاشت، سواری چند آماده کرده به همراه برده، اسکندرخان برادرزاده‌اش با شیر محمدخان اسبها را از او گرفته او را پیاده رها کردند، و طایفه سالور عروس و عیال او را به عوض طلب خویش نگاه داشتند.

در این اوقات که خراسان به فرّ وجود شاهزاده بزرگوار فریدون فرّ اسکندر در شرافت یافت، حسن خان ولد ابراهیم خان هزاره‌ای مذکور که زنش در دست سرخسیان بود به حضور نایب السلطنه العلیه آمده استدعای استخلاص زوجه خود کرده، شاهزاده به وی وعده چاره فرمود. و چون مدت ده (۱۰) روز بعد از ورود سپهری شد، فرمان نظامی صدور یافت که عساکر ظفر مآثر به عزم یورش هرات از شهر مشهد بیرون خرامند و آماده سفر شوند.

ریش سفیدان سرخس را که سابقاً به حضور آمده بودند با یارمحمدخان هراتی به امیرزاده خسرومیرزا نایب مشهد سپرده از حرکت ممنوع داشت و در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی‌الاولی از ظاهر ارض اقدس حرکت فرموده راه سرخس بر گرفت؛ و در پنجشنبه شانزدهم بالشکر قیامت حشر وارد منزل آق‌دریند گردید و سپاه مأموره سابقاً به اردو ملحق شدند، مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمدخان قرائی تربتی در آق‌دریند با سیصد (۳۰۰) سوار شرف رکاب بوسی یافتند. و آن شاهزاده دانا و شهریار توانا سپاه را به چهار بهره قرار داده هر قسمتی را به امیری و ملکزاده‌ای سپرد:

نخست امیرزاده والا جاه طهماسب میرزای ابن مرحوم دولت‌شاه باسواره شاهیسون و افشار خمسه‌لی و قراگوزلو به منقلای لشکر صفت قراولی داد. و از آن پس تیپ خاص و قول که اخص پیاده استرآبادی و مازندرانی ابواب جمع امیرزاده بدیع‌المثال بدیع‌الزمان میرزابن شاهزاده مُلک‌آرای مازندران به انضمام

هزاره جات سمنانی و دامغانی بودند در رکاب مبارک خود حرکت داد.

دوهزار (۲۰۰۰) سوار جرار خراسانی به سرتیپی مقرب الحضرت جعفرقلی خان شادلو ولد نجفعلی خان بوزنجردی که پدر و پسر مایه خدمات کلیه شده بودند مقرر داشت که به فاصله پنج فرسنگ در قفای قول بزرگ و تیپ اعظم خاصه حرکت نمایند.

و نواب امیرزاده اعظم و فرزند معزز معظم محمد میرزا را با افواج نظام و سواره آذربایجانی و توپخانه بزرگ به اتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی امر فرمود که پنج فرسنگ فاصله دنبال تیپ جعفرقلی خان شادلو راه بگیرند و خلاف این ترتیب و نظام را جرمی عظیم شمردند، با همین آئین در آق دریند حرکت فرموده به شکوهی تمام راه سرخس قطع کردند. و روز سه شنبه بیست و دویم جمادی الاولی در حوالی سرخس نزول فرمودند. و در این ترتیب و قوام و ترکیب و نظام مراعات حکیمانه و لشکرکشی سلاطین فرزانه رعایت رفت که روح اسکندر گریک و جان شرل سوید^۱ در آذر آرم و اخگر شرم گداختند.

از جمله فواید یکی آن بود که در حوالی پل خاتون^۲ موازی سیصد (۳۰۰) ساروق سارق مرو که به تاخت قایمات رفته اسیر و غنیمت کثیر گرفته بودند به تیپ نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا دچار شدند، سهراب خان گرجی با سواران جرّار آذربایجانی ایشان را تعاقب کرده و دوانیده به تیپ جعفرقلی خان بوزنجردی شادلو رسانیدند و به حکم نظام بدو سپردند.

جعفرقلی خان شادلو با سواران خراسانی که جنگ تراکمه در نظر آنان بازیچه اطفال همی نمود آنان را تعاقب کردن با اسیر و مال در دور سرخس به اردوی همایون شاهزاده وارد ساختند، و تمام آن سواران با اسرا و اموال از نسوان و رجال اسیر سپاه نصرت همراه شدند و به ضرب قمه های داغستانی سرباز آذربایجانی و سرنیزه های تیز و شمشیرهای خونریز پاره پاره و ریز ریز آمدند، و کل اسرای قایمات مستخلص شده به همراه معتمدین به اوطان رسیدند و به شکر دوام دولت پرداختند.

و ملازمان رکاب نصرت آیات که از صعوبت [۳۱۹] راه سرخس قبل از عزیمت

۲. چاپ سنگی: پل خاتون.

۱. شارل دوازدهم پادشاه سوئد.

کمال و حشت داشتند بدین فراغت و سهولت در مهد امن و امان غنوده به منزل و مقصد رسیده امثال این مقال مترنم شدند:

نظم

همی شنیدمی از هر کسی که راه سرخس
 بود نشیمن آفات و مرکز احوال
 طریقه‌هاش به باریکی پل محشر
 مضمیقه‌هاش به تاریکی دل دجال
 چو در رکاب توشاها سپرده شد این راه
 به ما معاینه شد کان حدیث بود محال
 همی ز خار به فرّ تو رست برگ سمن
 همی ز خار به یمن تو زاد آب زلال

ذکر محاربه با تراکمه سرخس و تسخیر سرخس و خراب کردن سرخس و اسیر کردن تراکمه سالور

مخفی نماناد که چون سپاهی خاصه از ایران بر سر طایفه‌ای از طوایف ترکمانیه رود، بنا بر عصبیت به ترک خصومت‌های رفته خود گویند و ندای ایلیک دراندازند، از هر جا و هر فرقه به یاری او روند و بی ملاحظه صرفه و منفعت سر بر باد فنا دهند. چون ورود سپاه حضرت مجد و دولت ایران و نایب مستحق حضرت خاقان بر تراکمه ظاهر گشت از سرخس تا گرگان و قفقاق و از آخال تا بخارا و قزاق ایلات را اخبار کردند و از هر گوشه روی به راه نهادند.

مع‌القصه روزی پس از ورود مسعود مقرر شد که نواب امیرزاده طهماسب میرزا با دوهزار (۲۰۰۰) سوار به عزم قراولی از اردو بیرون رفته به شرایط آن کار اهتمام نماید. چون از اردوی والا قدری بعید شد، ناگاه جماعتی از سواران سالور سرخس که در اسب‌افکنی و صف‌شکنی وحیدند و به عزم دستبرد بیرون آمده بودند با سواران امیرزاده دچار شدند و گرد و غبار کارزار برخواست، جمعی از سواران ایران

گرفتار و مقتول شدند و مابقی جنگ گریز کنان در خدمت امیرزاده خود را به اردو رسانیدند. در همان حال نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا از گرد راه در رسیده به امر پدر نامور بر سر ترکمانیه راند و ایشان را واپس نشاند. بعد از متفرق کردن آنان بازگشت و با شاهد فتح و ظفر دمساز.

روز دیگر حضرت نایب السلطنه سپاهیان رکاب را به یورش اجازه داد و دریای لشکر به تموج و تلاطم در آمدند و از اطراف متفقاً روی به قلعه سرخس نهادند، سهراب خان گرجی امیر توپخانه که با روی رضوان بهشت و خوی مالک دوزخ بود فرمان داد که توپچیان بهرام کین زحل آئین عراده های توپ بزرگ قلعه کوب را به محاذات بروج و باره سرخس استوار کردند، و بنیاد افکندن گلوله های خاره شکن باره فکن نمودند. دود توپ هوا را جامه کحلی داد و شرر بارو ط آسمان را صفت کرة اثیر بخشید، از صدمات تواتر گلوله، برج و باره شهر متزلزل و از ثقبات آن جدار و دیوار قلعه متخلخل گردید، ساکنان سرخس مشوش گردیده، کار را سخت دیدند، دو سه هزار اسیر شیعی ایرانی که از حدود خراسان برده بودند بر دور خاکریز قلعه آورده از خُرد و بزرگ و نسا و رجال جابه جا نشانیده، سپر پلای خود کردند، و هدف تیر غضب شاهزاده ساختند.

اسرای بیچاره فریاد الامان برآورده به حکم والا توپچیان از زدن توپ ممنوع شدند. اهالی قلعه نیز از در چاره جوئی در آمده، بالی محرم بهادر قراولباشی و آدینه - قورت خان سالور به اتفاق زنانی که شوهران ایشان با یلنگ توش خان به حضرت والا آمده بودند و در مشهد مقدس از مراجعت ممنوع شدند به اردوی مبارک نایب السلطنه سلطانی آمده به الحاح عجز متعهد شدند که شوهران ایشان را رخصت داده به سرخس آیند و ایشان نیز اسرای شیعه سرخس را رد نمایند.

سرکار نواب فرمود که شوهرهای شما غایب و اسرا حاضرند اسرا را به اردو بیاورید و تسلیم نمائید تا ما کس فرستاده شویهای شما را از مشهد بیاوریم و اشارت رفت که زنان را نیز در اردو متوقف دارند تا تمامی اسرای شیعه را سرخسیان به اردو روانه نمایند، آنگاه زنان رها شوند.

سرخسیان ناچار شده معادل سه هزار (۳۰۰۰) کس از اسرای شیعه که در شهر باقی مانده بودند و هنوز به فروش نرفته به اردوی والا فرستادند، و از جانب

حضرت نایب السلطنه، بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور که سالار آن گروه بودند به جهت استمالت مابقی به قلعه رفتند که آنها را راضی و ساکت و مطمئن کرده به حضور آورند.

همانا قلعه گیان تمکین نکردند و سر به طغیان برآوردند و ندانستند که مسامحه دلبران قلعه گیر و سرهنگان با تدبیر به جهت رهائی اسرای ایران بوده، اکنون دلگرانی و نگرانی ندارند.

اسرای شیعه از سوء رفتار تراکه نسبت به خود تفصیلی عرضه کردند که خون و جان و مال و عیال ما را بر خود مباح می دانند و زنان شیعه را بی عقد و نکاح تصرف می نمایند و بر مذهب ما زبان طعن و شتم می گشایند. از استماع این فقرات مزاج مبارک ولیعهد دولت ابد مهد ایران متغیر شده بر سنت سنّیه شاه عباس صفوی ماضی به قتل و نهب اهل سنت راضی گردید. به سرتپیان و سرهنگان سپاه اشارت کرد که به مقدار ساعتی در تسخیر سرخس و قتل ساکنین آن زیاد انتظار نخواهیم برد.

به یک بار چندین هزار پیاده و سوار از جای برآمدند و به قوانین نظامیه گردِ سرخس را حلقه کرده حلقه را دمبدم تنگ تر ساختند، بی نقب و مورچل و سنگر و سیه به قانون قزلباشیه الله الله گفته، مانند مور و ملخ بر فراز یکدیگر پای نهاده از برج و باره سرخس بالا رفتند، چندانکه تراکه ساکن قلعه از فراز بروج به انداختن تیر و سنگ و زدن طپانچه و تفنگ مدافعه خواستند سودی نبردند، توپهای بزرگ بر اطراف شهر معنی زلزَلَةُ السَّاعَةِ سُنَّةٌ عَظِيمَةٌ^۱ به ظهور آوردند.

برج و باره یک باره با زمین برابر شد و افواج سلطانی در شهر ریختند، دست به شمشیر و سر نیزه و قمه و دشنه و خنجر کتاره بر آوردند، پیر و برنا و ضعیف و توانا و کبیر و صغیر و مرد و زن را در هر کوی و برزن پاره پاره کرده بر فراز یکدیگر پشته ساختند، بالی محرم قراولباشی که قاصد خدمتگزاری [۳۲۰] بود هم در آن مغلوبه به قتل در آمد، جوی خون رود طیزن را گلگون کرد، و آب جیحون را از سیحون افزون، شمشیرهای صیقلی الماس رنگ از خون کشته یاقوتی گردید و نیزه های خطی سبزگون ارغوانی گشت، صمصامها با قبضه صندلی بود و از پرتو چون برق

۱. سوره حج، آیه یک: زلزله قیامت هنگامه بزرگی است.

می‌خندید و از خون چون ابر می‌گریست.

عربیة

بيض تصافح بالایدی مقابضها
وضحکن من خلل الاغمد مصلته
و حدھا صافح الاعناق و القما
حتى اذا اخلقت ضربا بکین دما

پس از یک ساعت قتل عام به نهب و غارت پرداختند و آنچه در آشکار و نهان یافتند بردند. و چون سرخس سالها بود که از دستبرد حوادث دوران صیانت داشت و طایفه سالور ساکنین آنجا را زر به قطار رسیده بود، پوستهای گاو را کنده و به سیم و زر و جواهر آکنده بودند کلاً به یغما و غارت رفت، حتی اینکه ادنی سربازی را کمتر از یک هزار (۱۰۰۰) تومان غنیمت حاصل نگشت، و طبع بلند همت حضرت شاهزاده نایب السلطنه در دیناری از آن غنایم طمع نفرمود، الا اینکه معادل سه هزار (۳۰۰۰) خانوار سالور با اسبان تکه خاصه سرخس که تخمیناً سیصد (۳۰۰) رأس بودند در تقسیم غنایم نصیب و کسب حضرت والا داده شد و بقیه اموال سرخسیان از بافته و زر و صامت و ناطق به تصرف سپاه در آمد.

چون حضرت والا به محمدحسن خان پسر ابراهیم خان هزاره‌ای وعده دادن عیال و عروس محبوس در سرخس فرموده بود پس از حضور آنان او را بخوانده عیال وی را بدو داد. و بر حسب امر نایب السلطنه قلعه سرخس را کوبیده با خاک یکسان نمودند و از طوایف تکه و ساروق و یمرلی و علی ایللی و تجار ایلات جمشیدی و تایمنی و هزاره‌ای و تیموری چهارصد و پنجاه (۴۵۰) نفر تاجر فاجر اسیر فروش در آن بلده بودند و بدین شغل عنیف اشتغال می نمودند به اشارت والا اسرای شیعه تمامی آن قوم را به ضرب شمشیر و خنجر و قمه و دشنه چاک چاک کرده بر خاک افکندند.

و یک هزار و پانصد (۱۵۰۰) کس از سواره ساروق مرو به حمایت سرخسیان آمده چون کار بدین گونه دیدند سر خود گرفته بدر رفتند، و شرح حال سرخسیان در خوارزم و گرگنج و ابوالخان و گرگان و استراباد و از آن سوی به آخال و بخارا و بلخ و هرات و فرغانه و تمامت بلاد ترکستان منتشر شد و ولوله و همهمه در افتاد، حتی اینکه اطفال خوارزمیان را شب به جهت آرام و خواب تهدید می خواستند و می گفتند که «بخسب اگر نه عباس شاه قاجار خواهد آمد». خان خویه و امیر بخارا

خواب راحت نداشتند و هر صباح خود را روز قیامت همی پنداشتند. علی الجمله در آن شهر آباد عدد کشته به طعن قنات از حدّ مات در گذشت و از ضرب اسیاف به ضروب آلف در رسید، و چون در ارض اقدس غلّه در غایت غلا بود و بهایش در مرتبه علامت مقرر شد که غلات و آذوقه سرخس را به حمل اشتران کوه کوهان و بغال ماه نعال کرده به مشهد بردند.

معادل سه هزار (۳۰۰۰) اسیر شیعی ایرانی و سه هزار (۳۰۰۰) خانوار اسیر جدید ترکمان در خدمت جعفر قلی خان شادلو و سرکردگی مصطفی قلی خان سمنانی و سواره خمسه زنجانی و پیادگان دامغانی قبل از اردو به ارض اقدس بردند و در روز شنبه شانزدهم شهر جمادی الثانی اسرای مذکور به خارج مشهد رسیدند، کمال شادمانی بر اسلامیان روی داد و هر کس به استقبال اسرا همی رفت.

جمیع علما و فضلاء خراسان و پیشوایان ارض اقدس بیرون شهر رفته جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله در مصلائی خارج با عامه گروه به نماز ظهر تقدم فرمود، و پس از نماز به شکرانه این کار به دعای دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه قاجار خاقان صاحبقران و نواب شاهزاده اسکندرشان پرداخت.

اسرای شیعه هر یک به اوطان خود رفتند و اسرای تراکمه بر حسب امر والا به بلوکات و قرای ارض اقدس تقسیم یافتند و در یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانی این اخبار به عرض محرمان حضور حضرت خاقانی رسید، تحسین و آفرین تمام بر فرزند دلیر والا مقام راند و فرمود:

خنک شاه کو چون تو دارد پسر

عریبه

لقد بسطت فی الارض عدلا خصاله به ایستافت استادها و ضبائها

ذکر فتوحات

ولایت تربت حیدریه و

گرفتاری محمد خان قرانی در دست

چاکران شاهزاده نایب السلطنه العلیه العالیه

موکب ظفر کوکب شاهزاده سکندر حشمت کیخسرو شوکت اگر چه عزم تسخیر

خوارزم داشت، ولی چون سپاهی مدتی بود که به زحمت و عسرت می‌گذرانیدند فسخ عزیمت کرده روی به آق در بند آورد، هفته‌ای در آنجا بیاسود. و نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا صاحب‌اختیار گریان را به شرف مصاهرت اختصاص داد و بعد از انواع تملقات باسواره و پیاده‌ی مازندران و استرآباد مرخص به اوطان نمود و خود به نظامی تمام به صوب جام شتافت و در آن برف و سرمای شگرف سپاه را به دلگرمی هر چه تمامتر به محمود آباد جام رسانید.

و چون محمدخان قرائی تربتی حاکم این ولایات در رکاب نصرت آیات به سرخس نیامده بود و به نفاق می‌گذرانید و قلعه‌جات خود را استحکام داده به آذوقه بسیار مشحون کرده بود، مهدی‌قلی خان و محسن خان برادرانش که ملتزم رکاب بودند از التقاتهای نواب نایب‌السلطنه امیدوار شده به واسطه نفاقی که با برادر داشتند ایل قرائی را تحریک کرده با محمدخان مخالف ساختند. و در این وقت که موکب والا به محمودآباد رسید در ساعت ورود آن قلعه که در دست کسان محمدخان بود بی‌نزع و دفاع به تصرف چاکران دربار حضرت شاهزاده عباس میرزای قاجار در آمد.

محمدخان از استماع این خبر مشوش آمد و نعل صبرش بر آتش؛ زیرا که سه قلعه دولت‌آباد و زاده و سنگان را قبل از وقت استحکام داده مستحفظین در آن نهاده اموال نفیسه خود را از تربت حیدریه حرکت داده در سنگان جمع [۳۲۱] داشت که اگر تربت به تصرف شاهزاده در آید او در یکی از قلاع ثلثه متحصن شود و از تقدیرات گردون کمال غفلت داشت.

چون محمودآباد جام به تصرف در آمد حکومت جام و باخرز به ابراهیم خان بیگلربیگی سابق هزاره مفوض شد و جمعی را در قلعه‌جات آن دو ولایت نگاهداشته از آنجا قصد تربت کرد، نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا به منقلای عساکر منصوره روانه شد و همواره یک منزل در پیش اردوی پدر والا گهر همی رفت و در معنی به میامن اقبال وی این فتوحات پی‌درپی وقوع می‌یافت، و پدر والا گهر به نظم ممالک محروسه پسر به هر سو همی شتافت.

علی‌ای حال محمدخان قرائی که از تسخیر قلعه‌جات خبوشان و گرفتاری ایلخان خراسان و قضیه سرخس و عزیمت حضرت نایب‌السلطنه به صوب تربت

چون مرغ در قفس و ماهی در دام مضطرب و بی آرام بود، از غایت توحش در شهر تربت تاب ثبات و توقف نیافته و هوای ایلات قرائی را با خود بد هوائی دید، از تربت به در آمده در حصار سنگان روزی دو به تحیر و تفکر به سر برد، عقیده مستحفظین این قلعه را نیز با خود چنان دید که با وی مرافقت نخواهند کرد، بلکه او را گرفته به گماشتگان حضرت شاهزاده خواهند سپرد، در چاره کار خود تدبیر کرده اولی چنان دانست که حرکت اضطراری را اختیاری به خرج داده رو به سوی حضرت والا نهاده باشد. لهذا با چهل و هفت (۴۷) سوار از حصار سنگان بیرون آمده در چمن هفت چشمه باخرز خویش را به اردوی امیرزاده اعظم نواب محمد میرزا فرزند اکبر نایب السلطنه رسانیده ملتجی شد.

و چون در هنگام عزیمت به تسخیر امیرآباد و خبوشان خلف وعده کرده به التزام رکاب مستطاب والا مساعدت نیافته بود، در رکاب امیرزاده معظم‌الیه فی مابین هفت چشمه و اسکندرآباد به سعادت رکاب بوسی حضرت اشرف والا فیض یاب شد، و حضرت والا را با شوکتی و ابهتی تمام به قلعه تربت حیدریه آورده به خدمت میان بر بست. و در دو سه روزه ایام ورود مسعود به ترتیب تحف و هدایای دلکش و جشن و ضیافت و طویهای خوش اقدام کرد، دو قلعه دولت آباد و زاده را کس فرستاده تخلیه کرده به تصرف کارکنان دربار اعلی داد، و اما در باب سپردن قلعه سنگان که مخزن اموالش بود دفع الوقت همی داد.

افرستاده کامران میرزا والی هرات

و مقارن این حال فرستاده کامران میرزا والی هرات با نوشته صداقت بیانات به حضور والا آمده نامه ای که محمدخان بدو نگاشته بود به نظر والا رسانید، مضمون اینکه:

عزیمت حضرت ولیعهد بدین ولایات نه مخصوص استیصال من است بلکه اراده تسخیر هرات دارد و چون ایل قرائی را با خود مخالفت می بینم اولی آنکه شما جمعی افاغنه به محافظت تربت بفرستید و من جماعتی قرائی که از ایشان مطمئن نیستم به محارست